

کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت افست

امام جواد(ع):

همیشه به دنبال دانش باشید.



رشد کودک • شماره ۴

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی آمادگی و پایه‌ی اول دبستان

دوره‌ی بیست و چهارم • دی ۱۳۹۶
شماره‌ی پی درپی ۱۹۴

مدیر مسئول: محمد ناصری

شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):

علی اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی،
سیدامیر سادات موسوی، سیدکمال شهابلو،
کاظم طلائی، شکوه قاسم‌نیا، علیرضا متولی،
افسانه موسوی گرمارودی،
ناصر نادری، بابک نیک‌طلب و محبت‌الله همتی

دبیر: مجید راستی

دستیار دبیر: طاهره خردور

طراح گرافیک: روشنگر فتاحی

ویراستار: شراره وظیفه‌شناس

نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند،

خیابان ایرانشهر شمالی، دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵ • تلفن: ۰۲۳۰۲۳۰۸۸۴۹

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب
خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲ - ۸۸۳۰۱۴۷۸ دورنگار: ۸۸۳۰

پیام‌نگار: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

امور بازرگانی: ۰۸۸۸۶۷۳۰۸

شمارگان: ۸۲۰۰۰۰

- ۱ دوست من • چتر دوستی!.....
- ۲ چند روز از این ماه.....
- ۴ خدای خوب من • چی بود؟ کی بود؟.....
- ۶ زمین ما • من پلاستیک هستم.....
- ۸ یک قصه، دو قصه.....
- ۱۰ شعرهای شنیدنی.....
- ۱۲ یک کار خوب • خودت باش!.....
- ۱۴ بازی، سرگرمی.....
- ۱۶ شعرهای خواندنی.....
- ۱۷ بود و بود و بود.....
- ۱۸ نمایش • آشِ مادر بزرگ.....
- ۲۰ قصه، مثل • گرگم و گله می‌برم.....
- ۲۲ بخند، نخند • چهار تا خنده.....
- ۲۳ مامان بیا!.....
- ۲۴ گزارش • چه عالی!.....
- ۲۶ سؤال‌های من • آسانسورِ آبی.....
- ۲۸ آزمایش من • آب و باران.....
- ۲۹ بازی، ورزش • بالا، پایین.....
- ۳۰ کاردستی • کرم سیب.....
- ۳۲ کتاب بخوانیم.....

روی جلد: نیلوفر برومند

تصویرگر: نسیم بهاری



دوست من



چتر دوستی!

دوست من... سلام

دو تا کلاس اولی زیر یک چتر ایستاده بودند و با هم حرف می زدند.

اولی گفت: «می خواهم برای او یک توپ بخرم، اما پولم کم است.»

دومی گفت: «پول من هم کم است.»

دوست کلاس اولی ها مریض بود. می خواستند به دیدنش بروند.

آن ها پول هایشان را روی هم گذاشتند و یک توپ خریدند. دوتایی به دیدنش رفتند تا خوش حالش کنند.

مجید راستی

● تصویرگر: مهدیه قاسمی



چند روز از این ماه

تصویرگر: مرتضی رخصت‌پناه



۴ دی • تولد حضرت مسیح (ع)
مبارک باد!

او فرستاده‌ی خداوند بود.
او همیشه با مادرش مهربان بود.

۵ دی • روز ایمنی در برابر زلزله



۸ دی • وفات حضرت معصومه (س)

او خواهر امام رضا (ع) است.
حضرت معصومه (س)، از ما خواسته اند
حرف‌هایی را یاد بگیریم که هم برای
خودمان مفید باشند و هم برای دیگران.

۶ دی • تولد امام حسن عسکری (ع)
مبارک باد!



چی بود؟ کی بود؟

● مهری ماهوتی ● تصویرگر: طاهره شمسی

درختِ خرما توی صحرا بود. کسی کاری به او نداشت، اما خودش یک کار خیلی مهم داشت. یک روز که خواب بود، شن‌ریزه‌ها شروع کردند به پیچ‌پیچ کردن. یکی گفت: «صدای پا می‌آید.» یکی گفت: «کسی به این جا می‌آید.» درخت از خواب پرید. سایه‌ای را از دور دید. مهمان بود، حضرت مریم مهربان آمده بود. حضرت مریم می‌خواست بچه‌اش را به دنیا بیاورد. به زحمت راه می‌رفت. شن‌ریزه‌ها گفتند: «بالاخره رسید.» حضرت مریم به درخت تکیه داد. گریه کرد. ناله کرد. بچه‌اش را به دنیا آورد. چه پسری! عیسی^(ع)، پیغمبر خدا. حضرت مریم با بی‌حالی روی زمین افتاد. صدایی شنید: «از میوه‌ی این درخت بخور.» یک مرتبه چند دانه‌ی خرما از شاخه‌ی درخت پایین افتاد. درخت باورش نمی‌شد. با خوش‌حالی خدا را شکر کرد. حضرت مریم خرماها را خورد و حالش بهتر شد، اما تشنه بود. درخت به شن‌ریزه‌ها گفت: «زود راه را باز کنید. کنار ریشه‌های من پر از آب است.» شن‌ریزه‌ها راه را باز کردند.



از کنار حضرت مریم چشمه‌ای
بیرون زد. قُلُّ قُلُّ قُلُّ، آب خنک،
خرمای شیرین، چی بهتر از این!
چی بود؟ کجا بود؟ کی بود؟
صحرا بود و یک درخت خرما بود...



من پلاستیک هستم

● مصطفی رحماندوست ● تصویرگر: نسیم بهاری

من به شکل‌های مختلف دیده می‌شوم.

رنگ و وارنگ از همه رنگ:



این جوری



این جوری:



این جوری:



و گاهی هم این جوری:



تو چه طوری من را نقاشی می‌کنی؟

من اولش نفت بودم. زیر زمین بودم. وقتی من را از زیر خاک بیرون آوردند، هزار چیز از من ساختند: بنزین، گازوئیل، قیر و پلاستیک و...

زیر زمین خواب بودم

مایع، مثل آب بودم

بعد توی پالایشگاه

از تو لوله، راه به راه

راه افتادم تیک و تیک

تا که شدم پلاستیک



پلاستیک که شدم، آدم‌ها من را به شکل‌های مختلف در آوردند. از من استفاده‌های جور واجور کردند. از من میز و صندلی، کیف و کفش و لیوان و ظرف ماست و پنیر و خیلی چیزهای دیگر ساختند.

اگر به دور و برت نگاه کنی، خیلی چیزها می‌بینی که از من، یعنی پلاستیک درست شده است. اگر آدم‌ها بعد از استفاده من را دور نمی‌انداختند، خیلی خوب می‌شد. باز می‌توانستم به کارخانه بروم. چیز دیگری بشوم و پیش آدم‌ها برگردم.

اما خیلی وقت‌ها این طوری نمی‌شود. مردم، من را توی سطل زباله می‌اندازند و من نمی‌توانم به کارخانه برگردم. من از زباله شدن خوشم نمی‌آید. به بزرگ‌ترها بگو با من مهربان باشند!

دوست تو: **پلاستیک**



آلاکلنگ

● رفیع افتخار
● تصویرگر: مریم یکتافر



پدر بزرگ، بی تا و بینا را بُرد پارک برای آلاکلنگ بازی.
پارک، سبز بود، آلاکلنگ فیروزه‌ای.
بی تا این سر آلاکلنگ نشست، بینا آن سرش و بازی کردند.
بی تا و بینا از پدر بزرگ خواستند با آنها آلاکلنگ بازی کند.
پدر بزرگ این سر آلاکلنگ نشست، بی تا و بینا آن سرش.
پدر بزرگ سنگینی‌اش را داد پایین. یهو بی تا و بینا رفتند بالا.
بچه‌ها از بالای آلاکلنگ به پدر بزرگ نگاه کردند. پدر بزرگ شکل یک آدم برفی بود.
موهایش سفید بود. لباس‌هایش سفید بود. کفش‌هایش سفید بود.
پدر بزرگ سنگینی‌اش را داد بالا و رفت هوا. بی تا و بینا آمدند پایین و خندیدند.
آنها پدر بزرگ را آن بالا مثل یک ابر سفید می‌دیدند که می‌خندید!



تلفنِ ترسو

• علیرضا متولی
• تصویرگر: مریم یکتافر

تلفن تنها بود. ترسید. به پلیس زنگ زد و گفت: «کمک! کمک!»
بعد به اورژانس زنگ زد و گفت: «کمک! کمک!»
بعد به برق و آب و گاز و هواپیمایی زنگ زد.
یک مرتبه چند تا ماشین پلیس آمدند. بعد آمبولانس آمد. از شرکت آب و برق و گاز هم چند نفر آمدند. آخر از همه، هواپیما از راه رسید. خانه شلوغ شد. تلفن خودش را زد به خواب.
پلیس گفت: «این جا کسی نیست!»
اورژانس گفت: «حتماً دیر رسیدم.»
آقای گاز گفت: «بوی گاز نمی آید.»
آقای آب گفت: «آب هم چگه نمی کند.»
آقای برق گفت: «لامپها هم سالم هستند.»
خلبان هواپیما گفت: «مسافرهای محترم، لطفاً سوار شوید.»
همه سوار شدند. تلفن هم سوار شد.
هواپیما پرواز کرد و رفت. وسط آسمان که رسید، تلفن از بلندی ترسید.
شماره‌ی پلیس را گرفت و گفت: «کمک! کمک!»





● تصویرگر: فریبا اصلی

برف

● خاتون حسنی

درخته داد زد: «آی برف
روی سرم نشست!
خسته شدم، سنگینی
شاخه‌هامو شکستی.»

برف خجالت کشید
دلش می‌خواست آب بشه
از خدا خواست که فوری
رو شاخه آفتاب بشه

بستنی

● اکرم کشایی

برفی که روی کوه‌هاست
بستنی کلاغاست
تابستونا که خورشید
می‌تابه، آفتاب می‌شه
بستنی شون آب می‌شه



خاله موش

● افسانه شعبان نژاد

باز داره می ره خاله موش
با کی؟
بانی نی کوچولوش
نی نی می گه: «من نمی آم
خسته می شه دست و پاهام.»

خاله موشه گربه می شه
می گه: «میومیومیو!»
نی نی می ره تا خونه شون
آهسته نه، بدو بدو



کرم و سیب

● علی اصغر نصرتی

کرم کوچیک
خونه نداشت
یه ذره هم دونه نداشت
سیبه به او غذا داد
توی دلش
به او یه گوشه جا داد



خودت باش!



این خیلی خوب است که دیگران بخواهند با تو دوست بشوند. شاید تو هم بخواهی همیشه کاری را بکنی که دوستانت می خواهند.

حرف دوستان

یاسمن فکر می کند هر کاری را که دوستانش می کنند، او هم باید بکند. چون بعضی وقتها بچه ها می گویند، اگر می خواهی دوستِ تو باشیم، باید کاری را که ما می خواهیم بکنی. یاسمن هم، آن کار را می کند.



دوستانی که خوب نیستند

بعضی وقتها بچه ها دلشان می خواهد کار غلطی انجام بدهند. مثلاً حرف بد بزنند. چیزی را خراب کنند یا کسی را مسخره کنند، این جور وقتها تو نباید قبول کنی، چون بچه هایی که این کارها را می کنند، دوست دارند همه مثل آنها باشند.



راه خوب

بهتر است وقتی خودت دوست داری، با دوستانت بازی کنی!
یاسمن به دوستانش احترام می‌گذارد،
ولی همیشه همه‌ی کارهایی را که
دوستانش می‌گویند،
انجام نمی‌دهد.



خودت باش!

تو وقتی خوب و با ارزش هستی که خودت باشی.
از این‌که خودت هستی، خوش حال باش.
با بچه‌هایی دوست باش که
مثل تو درباره‌ی کارهای دُرُست
و غلط، خوب فکر می‌کنند.





پیدا کن!

به این دو تصویر خوب نگاه کن. پنج اختلاف پیدا کن. دور آن‌ها خط بکش.






یک، دو، سه، چهار

لاله می خواهد بخوابد، اما قبلش چه کار باید کند؟
 عددهای ۱، ۲، ۳ و ۴ را توی چهار گوش ها بگذار. با این شماره ها نشان بده، به ترتیب چه کارهایی باید بکند.



جدول

از هر شکل چند تا هست؟ با چوب خط بشمار و عدد مناسب را بنویس.

		
	۳	۲
		





خنده دار

● مریم هاشم پور

قورباغه
توی باغ است
رو به رویش
یک کلاغ است

حرف آن ها
خنده دار است
قاطر هم
قور و قار است

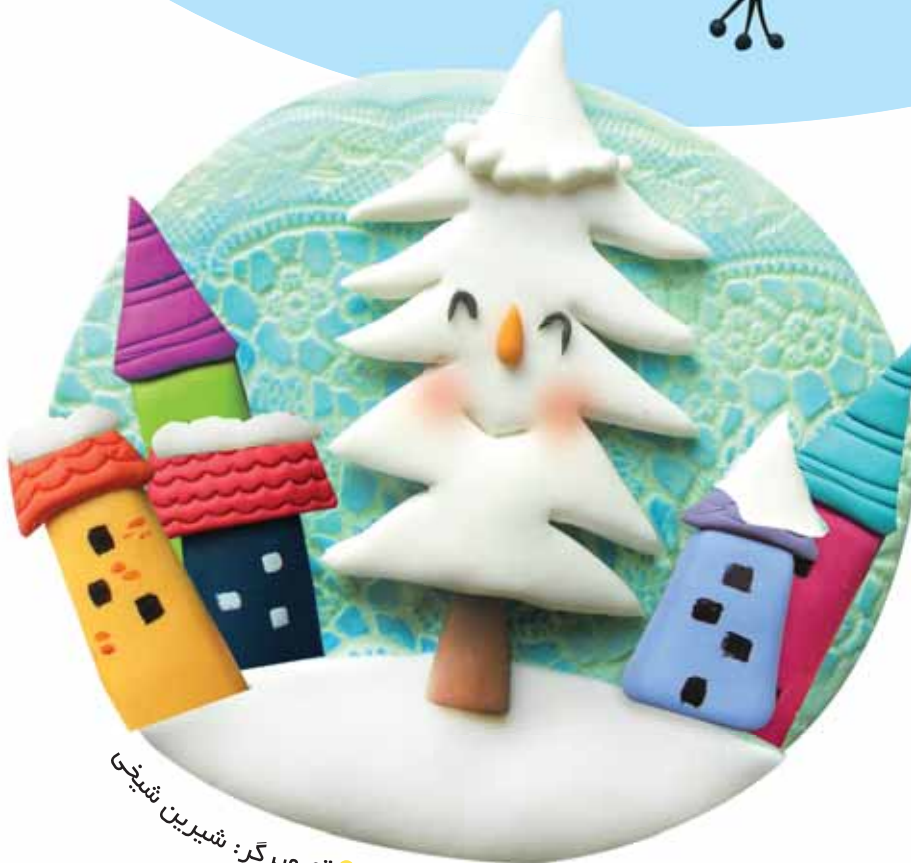


تاج کاج

● شراره وظیفه شناس

ایستاده
توی کوچه
کاج برفی

بر سر او
می درخشد
تاج برفی



● تصویرگر: شیرین شایخی



سه تا ستاره

- شکوه قاسم‌نیا
- تصویرگر: شیرین شیخی

بود و بود و بود ، سه تا ستاره بود.
اولی گفت: «خبر، خبر، باد می‌آد!»
دومی گفت: «ابرِ کبود می‌آد به دُنبال باد.»
سومی گفت: «داد و هوار نداره، قایم شدن آسونه، کار نداره.»
ستاره‌ها، هاجستن و واجستن. زود زیر ابرا جستن.
قایم شدن تک به تک، زیر سه ابرِ کوچک.
وقتی که بارون اومد، به هم زدن سه چشمک.



آشِ مادر بزرگ

پیشی گربه راه می رود و عطسه می کند.

پیشی گربه: هاهها، هاهها، هاهها!

گوشی خرگوش (می آید): پیشی، کجامی روی؟

پیشی گربه: سر ما خوردهام. می روم خانهی مادر بزرگ آش بخورم. هاهها، هاهها!

گوشی خرگوش: من هم بیایم آش بخورم؟

پیشی گربه: اما تو که سر ما نخوردهای.

گوشی خرگوش: خُب سر ما می خورم. این جوری، هاهها، هاهها!

پیشی گربه و گوشی خرگوش با هم به طرف خانهی مادر بزرگ می روند. به بُزی بُزغاله می رسند.

بُزی بُزغاله (می آید): پیشی، گوشی، کجامی روید؟

پیشی گربه: من و گوشی سر ما خوردهایم. می رویم خانهی مادر بزرگ...

گوشی خرگوش: ... که آش بخوریم.

بُزی بُزغاله: من هم بیایم آش بخورم؟



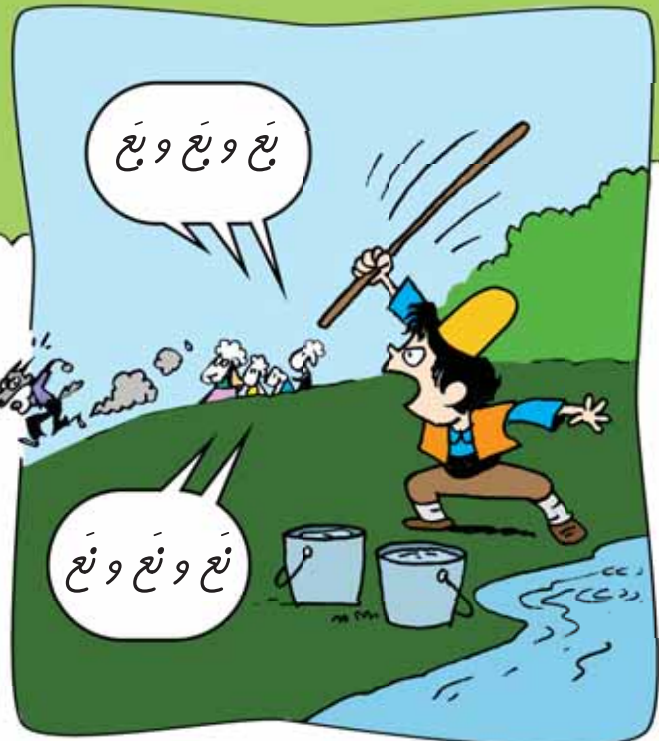
پیشی گربه: تو هم باید سرما بخوری.
بُزی بَزغاله: باشد. این جوری خوب است. هاهها، هاپیچه!
آن وقت سه تایی می روند و می رسند به خانه‌ی مادر بزرگ. تَق تَق در می زنند. مادر بزرگ در را باز می کند.
پیشی گربه: سلام مادر بزرگ، ما سه تایی سرما خورده ایم. آمده ایم آتش بخوریم. هاهها، هاپیشته!
مادر بزرگ (به آن دو): اگر سرما هم نخورده باشید، من به شما آتش می دهم.
گوشی خرگوش: من نخورده‌ام!
بُزی بَزغاله: من نخورده‌ام!
مادر بزرگ: دنبالم بیایید تا به شما آتش بدهم.
مادر بزرگ راه می افتد و آن سه به دنبالش می روند.



گُرگم و گَلّه می برم

قصه، مثل





چهارتا فنره

بخند، نخند!



● نویسنده: امیر حیدری باطنی
و گیتی صفرزاده
● تصویرگر: فاطمه علیپور



دختر اولی: اگر گفتی چرا شیر سیرک، دلک را
نمی خورد؟
دختر دومی: چرا؟
دختر اولی: چون خیلی بی مزه است!



ماهی اولی: می دانی کدام ستاره شبها
شنا می کند؟
ماهی دومی: نه، کدام ستاره؟
ماهی اولی: ستاره ی دریایی!



مادر: ببین چه بلایی سر شلوارت آورده ای!
انگار یک سال است که شسته نشده.
پسر: شما که تازه یک هفته است
آن را برایم خریده اید.



بچه اولی: چرا خروس ها موقع قوقولی قوقو کردن،
چشم هاشان را می بندند؟
بچه دومی: می خواهند از حفظ بخوانند!

مامان پیا!

طراح: لاله ضیایی



شکل‌ها را دیدی. قصه‌اش را برای دوستت تعریف کن.

چه عالی!

گزارش



- طاهره خردور
- عکاس: اعظم لاریجانی

این جا مدرسه‌ی پسرانه‌ی شهید صدوقی
در نازی‌آباد تهران است.
چه در سبز بزرگ و تمیزی!



- چه کسی دیوارهایش را سبز و تمیز کرده است؟
- مامان بچه‌ها!
- چه طوری؟
- آن‌ها هر سال روی دیوارها را نقاشی می‌کنند.
- چه عالی!



- چه سطل زباله‌ی تمیزی!
- چه کسی آن را تمیز نگه داشته است؟
- بچه‌ها!
- چه طوری؟
- زباله‌های تر، مثل پوست میوه را در یک سطل ریخته‌اند و
- زباله‌های خشک، مثل کاغذ و مقوا را هم در یک سطل دیگر.
- چه خوب و عالی!

حیات تمیز، کلاس تمیز، کلاسِ اوّلی تمیز، چه عالی! چه عالی!

- چه کلاسِ اوّل تمیزی! جارو و خاک‌انداز هم دارد.
- چه کسی این جا را تمیز می‌کند؟
- بچه‌ها!
- چه طوری؟
- وقتی گرد گچ روی زمین بریزد، آن‌ها با جارو و خاک‌انداز، کلاس را تمیز می‌کنند.
- چه خوب و عالی!



- از دست کلاسِ اوّلی زباله روی زمین افتاد!
- چه کسی زباله را برداشت؟
- دوستِ کلاسِ اوّلی.
- چه دوستِ خوبی!



این هم یک عکس یادگاری از کلاسِ اوّلی‌های دبستان پسرانه‌ی شهید صدوقی

آسانسورِ آبی



● صادق جلابی‌فر ● تصویرگر: گلنار ثروتیان

یک معما:

پدر بزرگ قبل از این که چایش را بخورد،
قند را توی چای زد. با این کار پدر بزرگ،
من یک راز تازه کشف کردم.
چای از قند بالا رفت. چرا؟



چی شد؟

مگر می‌شود آب سَر بالا برود؟
قندها را در بُشقاب روی هم چیدم.
با آب رنگ، آب را رنگی کردم
و توی بشقاب ریختم. آب رنگی
از قند بالا رفت.





پرسش بزرگ
چه طوری آب در تنه‌ی این درخت
بالا می‌رود؟



فهمیدم!
بعضی وقت‌ها آب می‌تواند به طرف بالا حرکت کند. چه جوری؟
بیا ببینیم با هم یک آزمایش جالب انجام بدهیم. با آب رنگ، سه لیوان آب رنگی درست
کنیم و آن‌ها را با دستمال کاغذی به هم وصل کنیم. چه اتفاقی می‌افتد؟



آب و باران

● سعید کفایتی ● عکاس: فرهاد سلیمانی

دایی جان می خواهد با دختر جان یک آزمایش انجام دهد.

● **وسایله‌های لازم:** ○ کیسه‌ی پلاستیکی شفاف ○ چسب نواری ○ یک بطری آب

سر کیسه را با نوار چسب می بندیم
و به شیشه می چسبانیم، طوری که
حتی هوا هم بیرون نرود



۲

کمی آب در کیسه‌ی
پلاستیک می ریزیم



۱

خوب است،
دایی جان؟

چه جالب! آب بخار شده.
قطره‌های آب را بین



۳

می دانی باران
چه طور دُرُست می شود؟





● سمیه قلی زاده
● عکاس: فرهاد سلیمانی

بالا، پایین

وسایله‌های لازم: دو تا توپ، یک تشک یا زیرانداز

روی تشک یا زیرانداز دراز بکش. یک توپ را بین پاهایت بگذار. پاهای باید صاف باشد. توپ دیگر را با دو دست بگیر و بالای سرت ببر. دست‌ها باید صاف باشد.



حالا دست‌ها و پاهای را به هم برسان و توپ‌ها را به هم بزن. نباید توپ‌ها بیفتند. بعد از این که سه بار توپ‌ها را به هم زدی، نوبت دوستت می‌شود.



کرم سیب

کاردستی



● سمانه قاسمی

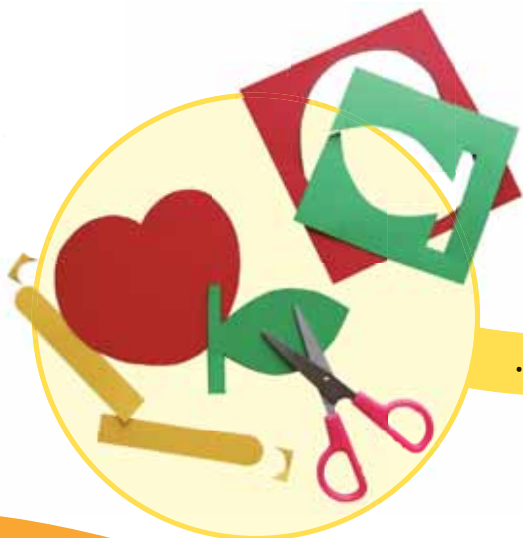
دُرست کردنِ کاردستی با مقوّا خیلی راحت است. می‌توانی با بُرش‌های ساده، چیزهای بامزه‌ای بسازی. اگر می‌خواهی یک کِرمِ ناقلاً دُرست کنی که سرش را از توی سیب بیرون آورده است، دست به کار شو.



● اول چند تگّه مقوّا، ماژیک، مداد، قیچی و چسبِ مایع آماده کن.



● این شکل‌ها را روی مقوّا بکش.

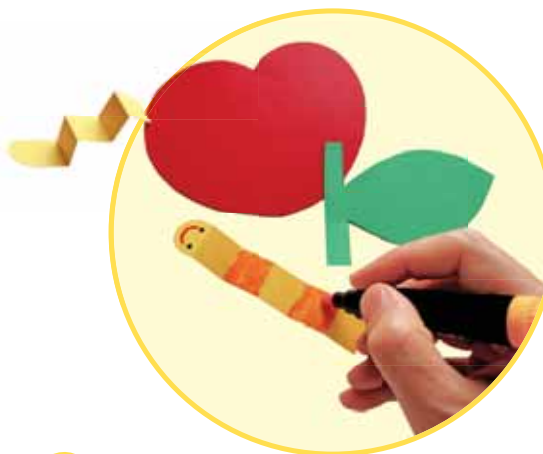


●●● دور آن‌ها را قیچی کن.

••• دو مقوای زرد را چندبار تا بزن، این شکلی....



••• حالا کرم سیب را بکش.



••• هر دو تگه‌ی کرم را به دو روی سیب بچسبان.



••• انگار کرم ناقلًا از وسط سیب رد شده است.



به دُمک سیب یک نخ ببند.
می‌توانی سیب کرم خورده‌ات را از دیوار آویزان کنی.





از مجموعه داستانک‌های رنگارنگ - ۱
(سه جلدی)

دوست دارم پیش تو باشم

نویسنده: فریبرز لرستانی (آشنا)

تصویر ساز: مرجان بابا مرندی

ناشر: حضور

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۴۶۵۱



باران و مورچه‌ها

باران می‌بارد ریز ریز. مورچه‌ها به لانه می‌روند تا از پشت پنجره باران را تماشا کنند. من از پشت پنجره باران و مورچه‌ها را می‌بینم. مثل مورچه‌ها که پشت پنجره، باران و من را می‌بینند.



از سری کتاب‌های ده لقمه قصه

گورخر اشتباهی

نویسنده: طاهره ایبد

تصویر ساز: میترا عبداللهمی

ناشر: امیر کبیر، کتاب‌های شکوفه

تلفن: ۶-۷۷۱۴۵۰۶۳



کی بود کی بود؟

مجموعه‌ی (۸ جلدی)

گوزنی بود

شاعر: افسانه شعبان‌نژاد

تصویر ساز: سمانه قاسمی

ناشر: لوپه تو

تلفن: ۰۲۱-۸۸۷۱۷۱۰۰

با نقاشی‌های بچه‌ها، یک روز زمستانی دُرُست کردیم، تو هم در این جا یک نقاشی زمستانی بکش.



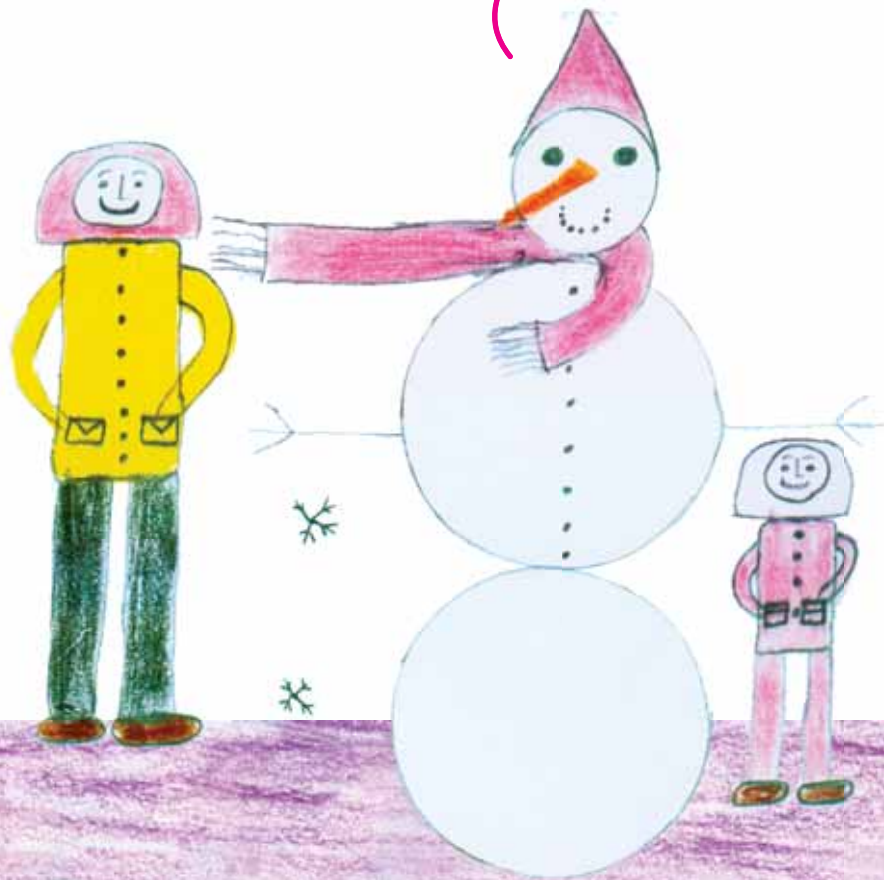
آثار بچه‌ها

مردی در باران - بهار جوانی
از اصفهان



با همکاری مرکز بررسی آثار

آذری برفی و دخترها - آیدا امیرزاده
از اردبیل



آذری برفی‌ها - آئینا حسین زاده
از مازندران





قدم زدم روی برف

با چکمه‌های زردم

تو کوچه‌های برفی

با خنده، بازی کردم